

بازنمود کهن‌الگوهای یونگ در قصیده «سرود باران»

اثر بدر شاکر السیاب

رسول بلاوی^{۱*}، علی خضری^۲، مهتاب دهقان^۳

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۱۹

چکیده

نظریه «کهن‌الگو» یا «آرکی‌تایپ» که نام آن با نام روان‌شناس و نظریه‌پرداز شهیر سوئیسی، کارل گوستاو یونگ گره خورده، عبارت است از «رفتارها و مفاهیم مشترکی که از گذشته‌های دور در ناخودآگاه بشر ریشه دوانده‌اند». آنیما (عنصر مادینه روان مرد)، آنیموس (عنصر نرینه روان زن)، مادر، خود، کودک، زندگی دوباره، شهر پردیسی یا آرمان‌شهر از جمله این کهن‌الگوهاست. قصیده «سرود باران» اثر بدر شاکر السیاب نیز یکی از مهم‌ترین قصایدی است که بازنمود کهن‌الگوهای یونگ را به‌خوبی می‌توان در آن مشاهده کرد.

با توجه به بازنمود آشکار این کهن‌الگوها در شعر بدر شاکر السیاب، در این نوشتار با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی، پس از واکاوی ضمیر ناخودآگاه شاعر، به بررسی کهن‌الگوهای آنیما، مرگ، تولد دوباره، زندگی، کودک و مادر پرداخته‌ایم و تلاش نموده‌ایم تا تصویر دقیقی از بازتاب این کهن‌الگوها در قصیده مذکور ارائه دهیم. یافته‌ها حاکی از آن است که در این قصیده، کهن‌الگوها تا حد وسیعی از ناخودآگاه جمعی سیاب نشأت گرفته‌است و وقایع مختلف و عمدتاً تلخ موجود در زندگی وی، از مهم‌ترین علل تجلی این کهن‌الگوها در شعر وی به شمار می‌آید.

کلیدواژه‌ها: بدر شاکر السیاب؛ سرود باران؛ یونگ؛ کهن‌الگوها؛ ناخودآگاه.

۱. مقدمه

«نقد کهن‌الگویی» یا «نقد نمونه‌ ازلی»، که از مهم‌ترین حوزه‌های نقد روان‌شناختی یا نقد ادبی روان‌کاوانه^۱ به شمار می‌آید، رویکردی میان‌رشته‌ای و از رویکردهای مهم نقد ادبی معاصر است. این نوع نقد تا حد قابل توجهی با نظریات روان‌شناس و نظریه‌پرداز سوئیسی، کارل گوستاو یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱م)، درباره‌ ناخودآگاه و لایه سطحی و زیرین آن (ناخودآگاه فردی و جمعی) به تکامل رسیده است. «کهن‌الگو» یا «آرکی‌تایپ» که همواره با نام یونگ شناخته می‌شود، دربردارنده مجموعه رفتارها و مفاهیم مشترکی است که از گذشته‌های دور در ناخودآگاه بشر به وجود آمده‌اند. یونگ ضمیر ناخودآگاه انسان را به دو بخش ناخودآگاه فردی یا شخصی و ناخودآگاه جمعی تقسیم می‌کند. ناخودآگاه فردی بر اساس تجربیات شخص به وجود آمده است و دربرگیرنده اندیشه‌هایی است که خواه به دلیل ضعف و ناروشنی بیش از حد یا به دلیل سرکوب‌شدن، هرگز به خودآگاه نرسیده‌اند (والتر اوداینیک، ۱۳۸۸ش: ۲۹). اما ناخودآگاه جمعی که ناخودآگاه فردی یا شخصی بر آن تکیه دارد، همان است که کهن‌الگوها در آن شکل می‌گیرند و با گذشت زمان رفتارهای انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از دیدگاه یونگ ناخودآگاه جمعی سرشار از تصاویر و نمادهایی است که بدون دخالت فرد در ضمیر ناخودآگاه او شکل گرفته‌اند. او در کتاب انسان و سمبول‌هایش این تصاویر را «آرکی‌تایپ» می‌نامد و در این باره می‌نویسد:

«من این تصاویر اولیه را آرکی‌تایپ می‌نامم؛ زیرا عمل و کار آنها در الگوهای غریزی

رفتار شبیه به هم است و در همه مکان‌ها و زمان‌ها دیده می‌شوند.» (یونگ، ۱۳۸۷ش: ۲۵۴).

آرکی‌تایپ یا کهن‌الگوی آنیما (عنصر مادینه روان مرد)، آنیموس (عنصر نرینه روان زن)، تولد، مرگ، زندگی، مادر، کودک، نقاب یا پرسونا، شهر پردیسی یا آرمان‌شهر و نظایر آن از جمله کهن‌الگوهایی هستند که تجلی آنها را در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان معاصر جهان به‌ویژه در ادبیات فارسی و عربی می‌توان مشاهده کرد. بدر شاکر السیاب یکی از پیشگامان شعر نو در ادبیات عربی به شمار می‌رود که در دیوان وی بسیاری از این کهن‌الگوها تجلی یافته است. قصیده «سرود باران» که به‌گونه‌ای بیانگر روح رنج‌کشیده شاعر و شرایط حاکم بر جامعه عراق

نیز هست، نمونه بارزی از بازنمود این کهن‌الگوهاست که با بررسی آن می‌توان به عوامل مهم تأثیرگذار بر شعر سیاب و البته شعر معاصر عربی دست یافت. «بدیهی است که در بررسی آثاری که محصول فعالیت ذهن ناخودآگاه یا روح است و در آن با سایه‌روشن‌هایی از محتویات لایه‌های مختلف ذهن و ناخودآگاه فردی و جمعی یا به عبارت دیگر با اعماق روح مواجهیم، باید از دیدگاه‌های نقد روان‌شناسانه و نقد اسطوره‌گرا یا اساطیری یا نقد صور مثالی سود جست» (شمیسا، ۱۳۷۶ش: ۲۲)؛ بنابراین بررسی آثار این شاعر بلندپایه از منظر نقد کهن‌الگویی موضوعی است که می‌تواند موردپسند و استفاده دانش‌آموختگان و پژوهشگران حوزه ادبیات و روان‌شناسی قرار گیرد.

در نوشتار پیش‌رو، ابتدا با گریزی کوتاه به نظریات روان‌شناسانه یونگ و معرفی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها، نگاهی گذرا نیز به زندگی شخصی شاعر (ازجمله مرگ مادر وی در کودکی) خواهیم داشت که یقیناً تأثیر قابل‌توجهی بر شعر او داشته‌است و با بررسی ضمیر ناخودآگاه شاعر، به تحلیل و بررسی قصیده «سرود باران» و نمودهای بارز کهن‌الگوها در آن می‌پردازیم. هدف ما در این نوشتار تنها تطبیق اشعار با نظریه‌های یونگ نیست، بلکه می‌کوشیم تا علاوه بر بررسی بسامد کهن‌الگوهای یادشده، کیفیت تجلی کهن‌الگوها را نیز در این قصیده بررسی کنیم.

پرسش‌های تحقیق

در این نوشتار فرض بر آن است که وجود مفاهیمی چون مادر، کودک، وطن، زندگی دوباره، تولد، مرگ و... ریشه در ناخودآگاه جمعی شاعر دارد. بر این اساس پرسش‌های جستار کنونی عبارت‌اند از:

□ با توجه به جایگاه سیاب به عنوان پیشگام شعر معاصر عربی، بسامد کهن‌الگوها در قصیده «سرود باران» به چه میزان است؟

- تجلی کهن‌الگوهای یونگ در این قصیده تا چه حد از ناخودآگاه جمعی سیاب ریشه گرفته است؟
- نمادهای کهن‌الگویی به کاررفته در قصیده یادشده چه کارکردهای معنایی‌ای دارد؟

پیشینه تحقیق

چنان‌که گفته شد یکی از مهم‌ترین حوزه‌های نقد ادبی، نقد روان‌شناسانه است که در سده اخیر بسیاری از نویسندگان و صاحب‌نظران بدان توجه داشته‌اند. «نقد کهن‌الگویی» یا «نقد نمونه ازلی» نیز از مهم‌ترین حوزه‌های نقد روان‌شناسانه به شمار می‌رود و در چند سال گذشته پژوهش‌های متعددی در این زمینه صورت گرفته است؛ از جمله آنها می‌توان به مقالاتی چون «کهن‌الگوی ایثار با نگاهی به حلاج در آثار شفیعی کدکنی و آدونیس» از محمدحسن حسن‌زاده و رضا جمشیدی (۱۳۹۴ش) اشاره کرد که با برشمردن حلاج به عنوان اسطوره‌ای ایثاری به مقایسه «مرثیه حلاج» آدونیس و «حلاج» شفیعی کدکنی و بررسی ویژگی‌های کهن‌الگوی ایثار پرداخته است. «الأنیمة فی شعر بلند الحیدری» اثر سید فضل‌الله میرقادری و مرضیه فیروزپور (۱۳۹۳ش) نیز عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان در آن به بررسی وجوه مثبت و منفی آنیما در اشعار این شاعر عراقی پرداخته و صورت منفی این کهن‌الگو را در شعر وی بارزتر یافته‌اند. «بررسی کهن‌الگوی آنیما و تولد دوباره در ذهن و زبان خلیل حاوی» اثر عباس طالب‌زاده و کلثوم صدیقی (۱۳۹۲ش) نیز عنوان پژوهشی است که نویسندگان آن با بررسی کهن‌الگوی آنیما و تولد دوباره، خاستگاه حقیقی سروده‌های شاعر را ناخودآگاه جمعی می‌دانند که شاعر در پس آن می‌کوشد تا عمیق‌ترین آرزوها و ناکامی‌های بشر را به تصویر بکشد.

درباره بدر شاکر السیاب تاکنون پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است. بدر شاکر السیاب، *دراسة في حياة وشعره* نوشته احسان عباس (۱۹۸۷م) عنوان کتابی است که در بیروت به چاپ رسیده است و به بررسی زندگی و شعر سیاب می‌پردازد. مقاله‌ای با عنوان «نقد توصیفی - تحلیلی اسطوره در شعر بدر شاکر السیاب (مطالعه موردپژوهانه: اسطوره سربروس و تموز)» اثر یحیی معروف و پیمان صالحی (۱۳۹۰ش) به بررسی اسطوره در شعر سیاب و تأثیرپذیری وی از دو

اسطوره مذکور پرداخته‌است. «مبارزه و پایداری در شعر بدر شاکر السیاب (با تکیه بر شعر سرود باران)» از امیرحسین رسول‌نیا و مریم آقاجانی (۱۳۹۲ش) نیز عنوان مقاله‌ای است که نویسندگان آن تلاش کرده‌اند با نگاهی نو به قصیده «سرود باران» روحیه مقاومت و ظلم‌ستیزی سیاب را در این قصیده به تصویر بکشند. اما درباره شعر وی از منظر روان‌شناختی و به طور مشخص از منظر نقد کهن‌الگویی، تاکنون مطالعه موردی صورت نگرفته‌است. احمدی چناری (۱۳۹۲ش) در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در چکامه «سرزمین ویران» الیوت و اشعار سیاب بر مبنای نظریه کهن‌الگوها» بیش از آنکه به بررسی تجلی کهن‌الگوها در شعر سیاب بپردازد، با روشی تطبیقی، به تأثیرپذیری او از الیوت و مقایسه این دو شاعر پرداخته‌است و از میان موقعیت‌های کهن‌الگویی موجود در حوزه روان‌کاوی یونگ، تنها به موقعیت کهن‌الگویی «مرگ» بسنده کرده‌است. اما آنچه در این نوشتار بدان پرداخته می‌شود به طور مشخص بررسی روان‌شناختی و نقد ادبی روان‌کاوانه قصیده «سرود باران»، یکی از مهم‌ترین قصاید سیاب، از دریچه کهن‌الگوهاست.

ناخودآگاه جمعی^۱

ذهن ناهشیار یا ضمیر ناخودآگاه، انباری است پر از تمایلات، افکار، آرزوها و تصورات خارج از دسترس که بر اندیشه‌ها و اعمال انسان تأثیر می‌گذارند. ناخودآگاه برخلاف خودآگاه، ماهیتی کاملاً ناشناخته دارد.

طبق نظریه یونگ، ناخودآگاه به دو لایه فردی و جمعی تقسیم می‌شود. ناخودآگاه فردی شامل خاطرات و تجسمات ناخوشایندی است که به فراموشی سپرده شده و هنوز به اندازه کافی به تکامل نرسیده‌اند تا وارد محدوده ضمیر آگاه شوند؛ به‌طورکلی چهره‌ای است که معمولاً در

خواب و رؤیا پیدا می‌شود و «منبع موضوعاتی است که زمانی خودآگاه بوده‌اند، ولی به دلیل بی‌اهمیتی یا آزارنده بودنشان، سرکوب شده‌اند» (قلی‌زاده و نوبخت‌فرد، ۱۳۹۳: ۲۴۱). اما در برابر این ناخودآگاه فردی یا شخصی، ناخودآگاه دیگری قرار می‌گیرد که آن را غیرشخصی، فراقردی یا همان ناخودآگاه جمعی می‌خوانند. این بخش از ناخودآگاه شامل تصاویر و نمادهایی است که از گذشته‌های دور در ناخودآگاه انسان شکل گرفته‌اند. «ناخودآگاه جمعی از غرایز^۱ و اشکال موروثی ادراک^۲ یا اندریافت^۳ تشکیل می‌شود که هرگز فرد به آنها آگاهی نداشته و در طول زندگی او به دست نیامده‌اند، بلکه وجه مشخصه گروه کاملی از افراد - خانواده، ملت، نژاد یا همه نوع بشر - هستند» (والتر اوداینیک، ۱۳۸۸: ۲۹). ناخودآگاه جمعی نقطه عطفی برای شناخت بیشتر روحيات و روان انسان به حساب می‌آید و عمیق‌ترین سطح روان است که کمتر از سایر سطوح دست‌یافتنی است.

کهن‌الگوها محتویات ناخودآگاه جمعی‌اند که بالقوه در روان آدمی موجودند و به سبب انگیزه‌های درونی و بیرونی در خودآگاهی پدیدار می‌گردند یا به عبارت دقیق‌تر خود را به خودآگاهی می‌شناسانند (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۲۹).

کهن‌الگو^۴

چنان‌که اشاره شد اصطلاح کهن‌الگو برای اولین بار در روان‌شناسی یونگ مطرح شد. کهن‌الگوها درحقیقت اشکال و الگوهایی هستند که به یک جمع به ارث رسیده‌اند. کهن‌الگوها از منظر یونگ، عناصر روانی همبسته با غرایزند که وی آنها را این‌گونه توصیف می‌کند: ادراک غریزه از خود، دقیقاً به همان ترتیب که خودآگاهی، ادراک درونی از فرایند عینی زندگانی است (والتر اوداینیک، ۱۳۸۸: ۳۱ و ۳۰). «آن تصویر و درون‌مایه‌ای که از ناخودآگاه جمعی بشری مایه می‌گیرد، کهن‌الگو را می‌سازد که در همه جوامع و ملل و فرهنگ‌ها به طور مساوی وجود دارد» (تقوی و

1. Instincts
2. Perception
3. Apprehension
4. Archetype

دهقان، ۱۳۸۸ش: ۱۸). شمیسا کهن‌الگو را از مهم‌ترین اصطلاحات روان‌شناسی یونگی می‌داند و در تعریف آن در کتاب داستان یک روح می‌نویسد: «مهم‌ترین این اصطلاحات Archetype است که می‌توان آن را به صورت مثالی یا صور اساطیری یا صور هورقلیاویه یا صور ازلی و امثال آن ترجمه کرد و قبلاً در متون فارسی به کهن‌الگو نیز ترجمه شده‌است. Arche به معنای کهن و Type به معنای نوع است؛ یعنی الگوها و اشکالی که از زمان‌های کهن در رفتارهای بشر وجود دارد و رفتارها و کردارهای او را تحت نفوذ و تسلط و کنترل خود قرار می‌دهد» (شمیسا، ۱۳۷۶ش: ۲۴). یونگ برای کهن‌الگوها عمری طولانی به اندازه حیات بشر متصور است. از نظر او «گرایش‌های ارثی موجود در ناهشیاری جمعی که کهن‌الگو نامیده می‌شوند تعیین‌کننده فطری تجربه روانی هستند که به فرد آمادگی می‌دهند تا رفتاری همانند آنچه اجداد وی در موقعیت‌های مشابه از خود ظاهر می‌ساختند بروز دهد» (همدانی، ۱۳۹۴ش: سایت پژوهشکده باقر العلوم (ع)).

برشمردن همه کهن‌الگوهایی که در روان آدمی وجود دارد امکان‌پذیر نیست، اما مهم‌ترین چهره‌های کهن‌الگویی که می‌توان به آنها اشاره کرد عبارت‌اند از: «مادر، پدر، کودک، دختر باکره، فرمانروا، کاهن، درمانگر، آموزگار و چهار صورت نوعی اساسی نرینه و مادینه - مرد یا زنی که جذابیت جسمی یا جنسی دارد؛ زن عاشق‌کش و مرد عاشق‌پیشه؛ مادر با کودک و مرد پرتکاپو در جهان؛ پیرمرد خردمند و پیرزن خردمند... و مهم‌ترین موقعیت‌های کهن‌الگویی شامل تولد، بلوغ، خواستگاری، هم‌بستری، ازدواج و مرگ هستند» (والتر اوداینیک، ۱۳۸۸ش: ۳۲). از میان این صورت‌ها و موقعیت‌های کهن‌الگویی، بازتاب کهن‌الگوهای مادر، کودک، مرگ، تولد و آنیما را می‌توان در «سرود باران» بدر شاکر السیاب مشاهده کرد که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

واکاوی «ضمیر ناخودآگاه» شاعر

با توجه به تعاریفی که از ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی ارائه شد، آنچه همواره شاهد بازتاب آن در شعر سیاب به‌ویژه در قصیده «سرود باران» هستیم، برخاسته از ضمیر ناخودآگاه جمعی

اوست؛ چراکه حوادث و اتفاقات و درحقیقت تجربیات شخصی سیاب ابتدا بر ناخودآگاه شخصی یا فردی او اثر گذاشته، سپس در ناخودآگاه جمعی وی به صورت کهن‌الگو نهادینه شده‌است. هرچند با توجه به تعریف یونگ از ناخودآگاه جمعی، چنین دیدگاهی چندان درست به نظر نمی‌رسد و کهن‌الگوهای موجود در ناخودآگاه، بایستی ریشه در گذشته‌ای داشته باشند که از دایره اختیار فرد بیرون است، اما آنچه با بررسی فراز و نشیب‌های زندگی شاعر به دست می‌آید، آن است که نمونه‌های ازلی موجود در اندیشه سیاب تاحدودی در پی تکرار درد و رنج‌های خود او به وجود آمده‌اند و در نتیجه از ناخودآگاه فردی وی به لایه زیرین ناخودآگاه، یعنی ناخودآگاه جمعی منتقل شده‌اند.

ناخودآگاه شخصی سیاب سرشار از تجربیات تلخی است که با تکرار آنها در قالب‌های گوناگون، زمینه برای تبدیل آنها به کهن‌الگوها فراهم شده‌است. برای مثال از همان ابتدای کودکی، با مرگ مادر اولین جرقه‌های به ظهور رسیدن کهن‌الگوها از جمله کهن‌الگوی مادر در ضمیر ناخودآگاه سیاب زده شده و با زندگی در کنار مادربزرگ پدری، زمینه برای بروز کهن‌الگوی آنیما در اندیشه شاعر جوان سال‌های پرآشوب عراق فراهم آمده‌است.

کهن‌الگوی آنیما

آنیما، بخش زنانه ناخودآگاه یا عنصر مادینه مرد، یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوهایی است که یونگ در پژوهش‌های روان‌شناختی خود بدان پرداخته‌است. آنیما که در مقابل آن آنیموس (عنصر نرینه ناخودآگاه زن) قرار دارد عبارت است از اصل دوجنسی بودن آدمی؛ یعنی اینکه در هر مرد، هم جنبه‌های زنانگی و هم جنبه‌های مردانگی یکجا وجود دارد. «اگرچه یونگ قبول دارد که کیفیت دوجنسی بودن تاحدودی ناشی از کروموزوم‌ها و تشریح هورمون‌های جنسی است، اما این نوع کیفیت را بیشتر حاصل تجارب نژادی زن و مرد می‌داند. به نظر یونگ چون زن و مرد صدها هزار سال در طول تاریخ با هم زندگی کرده‌اند، این هم‌نشینی کسب خصوصیات جنس مخالف را در هر جنس باعث شده‌است. در مردان آنیموس غالب است و آنیما در سایه قرار می‌گیرد و در زنان آنیما غالب است و آنیموس در سایه قرار می‌گیرد» (ساعتچی، ۱۳۷۷ش: ۴۷۳ به نقل از کریمی، ۱۳۷۰ش: ۸۹). آنیما، هم دارای جنبه‌های منفی و هم جنبه‌های مثبت است که جنبه‌های مثبت آن

می‌تواند منجر به بروز انگیزه‌های والا در وجود مرد شود، و در مقابل جنبه‌های منفی آن می‌تواند آغازگر بروز و ظهور ویرانگری‌های بسیار باشد. یونگ معتقد است هنگامی که عواطف و احساسات مرد آن‌گونه که باید و شاید پرورش نیافته و بی‌پاسخ بمانند، زمینه‌ساز بروز جنبه‌های منفی آنیما می‌شوند. سیاب در سال‌های آغازین زندگی، از داشتن مادر محروم می‌شود و سال‌ها بعد نیز در ماجرای عاشقانه در روستایش «جیکور»، از رسیدن به معشوق خویش باز می‌ماند. با این حال جنبه‌های منفی آنیما در شعر وی مجال بروز نیافته‌اند و آنچه در این قصیده مشاهده می‌کنیم، جز بازنمود جنبه‌های مثبت آنیما در قالب انگیزه برای پیشرفت هرچه بیشتر وطنش عراق، چیز دیگری نیست.

کهن‌الگوی مرگ

مرگ یکی از مفاهیمی است که نویسندگان به‌ویژه شاعران همواره در سروده‌هایشان از آن یاد می‌کنند. هنگام ناامیدی، در آرزوی آن‌اند، و هنگام شادی، آن را به فراموشی می‌سپارند. در روان‌شناسی یونگ، مرگ، به عنوان یک «موقعیت کهن‌الگویی» شناخته می‌شود. «تمایل به بازگشت به سرمنشأ هستی، در قالب غریزه مرگ موجب «تلاش» برای تجزیه تدریجی تن و بازگشت به وضع شیمیایی اولیه بدن می‌شود، و در مقام کهن‌الگوی مرگ سعی در منحل کردن فردیت و خودآگاهی در دریای ناخودآگاه جمعی دارد» (والتر اوداینیک، ۱۳۸۸ش: ۱۵۹). مفهوم مرگ، یکی از پربسامدترین مفاهیمی است که در اشعار سیاب به چشم می‌خورد، و بازتاب آن را نه تنها در «سرود باران»، بلکه در بیشتر اشعار او می‌توان دید. مرگ تاحدودی عنصر غالب در شعر سیاب به شمار می‌آید، تا جایی که به صورت کهن‌الگو به نوعی در ضمیر ناخودآگاه او ثبت و ضبط شده‌است و حتی آن را در باران نیز نظاره می‌کند. سیاب در کنار گرمای روح بخشی که انسان در زمستان بدان محتاج است، و در کنار لرزش‌های پاییز، و در کنار تولد، نور و ظلمتی که در باران مشاهده می‌کند، مرگ را نیز جزء لاینفک زندگی می‌داند، که در همه‌حال مراقب اوست؛

مرگی که حتی در باران، با همه طراوت و شادابی‌اش پدیدار می‌شود؛ مرگی که باعث از دست رفتن عزیزان او شده است:

«دفع السَّتَاءِ فِيهِ وَارْتِعَاشَةُ الْخَرِيفِ / وَالمَوْتِ وَالمِیْلَادِ وَالظَّلَامِ وَالصَّبَاءِ...»^(۱)

(السیاب، ۲۰۰۵م: ۱۱۹)

مرگ مادر، یکی از عواملی است که باعث به وجود آمدن کهن‌الگوی مرگ در ناخودآگاه سیاب شده است. او مرگ را نه تنها در باران، بلکه به گونه‌ای گره خورده با زندگی خویش می‌بیند؛ چراکه باعث بسیاری از درد و رنج‌های زندگی اوست. آنگاه که کودکی هذیان‌گو در جست‌وجوی مادر خویش است و اطرافیانش او را از مرگ مادر باخبر می‌کنند:

«كَأَنَّ طِفْلاً بَاتَ يَهْدِي قَبْلَ أَنْ يَنَامَ / بَأَنَّ أُمَّه - الَّتِي أَفَاقَ مِنْذُ عَامٍ / فَلَمْ يَجِدْهَا، ثُمَّ
حِينَ لَجَّ فِي السُّؤَالِ / قَالُوا لَهُ: «بَعْدَ غَدٍ تَعُودُ...» - / لِأَبَدٍ أَنْ تَعُودَ / وَإِنْ تَهَامَسَ الرَّفَاقُ أَتَاهَا
هَنَّاكَ / فِي جَانِبِ التَّلِّ تَنَامُ نَوْمَةَ اللَّحُودِ / تَسْفَتُ مِنْ تَرَاجِمَا وَتَشْرَبُ المَطْرَ»^(۲)

(همان: ۱۲۰)

بدون شک تمایل به بازگشت به سرمنشأ هستی، چنان‌که یونگ در تعریف خود از موقعیت کهن‌الگویی مرگ بیان می‌کند، در اندیشه ناهشیار سیاب، و در لایه زیرین ناهشیاری او وجود دارد؛ انعکاس کهن‌الگوی مرگ در شعر این شاعر، نه تنها از ناخودآگاه جمعی او، بلکه از فضای حاکم بر زندگی‌اش نیز ریشه گرفته است. بیماری سیاب که با آن دست‌وپنجه نرم می‌کند، باعث شده است او مرگ را به خود نزدیک ببیند، مفهوم مرگ و نیستی در اندیشه وی بارور شود و از ناخودآگاه او به خودآگاه منتقل شده و در کلامش به ظهور برسد. مرگی که از دیدگاه شاعر حتی خلیج هم در میان بخشش‌هایش آن را ارزانی می‌دارد:

«وَيُنْشِرُ الخَلِیْجَ مِنْ هِبَاتِهِ الكَثَارَ / عَلَى الرَّمَالِ: رَغْوَةُ الأَجَاحِ وَالمَحَارِ / وَمَا تَبَقَّى مِنْ عِظَامِ
بَائِسٍ غَرِيقٍ / مِنَ المَهَاجِرِينَ ظِلًّا يَشْرَبُ الرِّدْيَ / مِنْ لِحَّةِ الخَلِیْجِ وَالقَرَارِ...»^(۳)

(همان: ۱۲۴)

انعکاس کهن‌الگوی مرگ در شعر سیاب از نوعی ناامیدی و حزن در اثر فراز و نشیب‌های زندگی او نشأت گرفته و باعث شده است که او مرگ را همواره به خود نزدیک ببیند تا اینکه بالأخره مرگی زودرس او را در جوانی درمی‌یابد.

کهن‌الگوی زندگی و تولد دوباره

گرایش به آغاز زندگی جدید و تولد دوباره همواره مورد توجه بشر بوده و از مهم‌ترین مفاهیم مشترکی است که در ناخودآگاه جمعی به وجود آمده‌است. مفهومی که ناخودآگاه سیاب نیز از آن مستثنا نیست. کهن‌الگوی تولد دوباره و زندگی دوباره محور اصلی «سرود باران» است؛ چنان‌که در ابتدا نیز عنوان قصیده دلالت بر رویش، سرسبزی و شروع مجدد دارد. سرود باران بر تولد و زندگی دوباره بنا شده‌است، به گونه‌ای که سیاب با به‌کارگیری عباراتی چون «ساعة السحر»، «شرفتان» و «تورق الکروم» از آغازی دوباره و شروعی مجدد سخن می‌گوید:

«عیناک غابتنا نخیل / ساعة السحر / أو شرفتان / راح نأی عنهما القمر / عیناک حین

تبسمان تورق الکروم»^(۴) (همان: ۱۱۹)

سحرگاه، آغاز روز است؛ و هر سحر، نشان از رویشی مجدد که سیاب آن را در کنار جنگلی انبوه از نخل به تصویر می‌کشد. ناخودآگاه شاعر، وی را به سوی شروعی دوباره سوق می‌دهد تا دور شدن ماه از ایوان را پایان شب و آغاز روزگاری جدید بداند و درختان انگور که با تبسمی که در عمق نگاه معشوق است شکوفه می‌دهند و خبر از نو شدن دارند.

همچنین آنجا که شاعر، ماهی‌گیری را به تصویر می‌کشد که تور ماهیگیری‌اش را که گویی خالی از بخشش‌های دریا است با اندوه فراوان جمع می‌کند و به آب و سرنوشت نفرین می‌فرستد؛ اما در دل ماهیگیر نیز ندایی برای شروع دوباره و میلی برای ازسرگرفتن هست که با دیدن افول ماه، آواز خواندن آغاز کرده‌است:

«كأن صياداً حزیناً یجمع الشبک / ویلعن المیاه والقدر / وینثر الغناء حیث یأفل القمر /

مطر... / مطر...»^(۵) (همان: ۱۲۰)

سیاب همان‌گونه که با شنیدن سرود باران و مشاهده فضای مه‌آلود یک روز بارانی، مرگ و تاریکی را به یاد می‌آورد، در کنار آن انتظار نور و رویش را نیز می‌کشد؛ انتظاری که از نهانگاه هر

انسانی در هر برهه از زمان به ظهور می‌رسد؛ انتظار تولد دوباره‌ای که به عنوان یک کهن‌الگو، همواره در ناهشیاری جمعی انسان‌ها وجود داشته و دارد.

چنان‌که گفته شد با اینکه ظاهر کلام سیاب بیانگر اندوهی بزرگ است و قطرات باران را اشک‌های سنگینی می‌داند که از دیدگان ابرها فرومی‌ریزند، اما همان‌طور که خمیازه کشیدن می‌تواند نشان از خستگی باشد، می‌تواند نشانگر پایان خستگی پس از سختی‌های بسیار نیز باشد. آنچه شاعر در زندگی پرفرازونشیب خویش از سر گذرانده، باعث شده ضمیر ناخودآگاه وی بستری باشد برای کهن‌الگوهایی که هر دم در کلام او انعکاس پیدا می‌کنند تا وی شامگاه را چون تنی خسته ببیند که خمیازه‌کشان در انتظار پایان خستگی و شروع مجدد روز است:

«تثائب المساء والغيوم ما تنزل / تسخ ما تسخ من دموعها الثقال...»^(۶)

(همان: ۱۲۰)

سیاب هر دم در انتظار طلوعی مجدد است تا وطنش از ظلم حکام، و خودش از غم غربتی که در آن گرفتار شده رهایی یابد؛ به همین خاطر است که هرگاه از هر منظره‌اندوهناکی سخن به میان می‌آورد، ناخودآگاه کلام وی به سوی امیدواری سوق پیدا می‌کند. او ستارگان و مرواریدهایی را به تصویر می‌کشد که موج‌ها بر سواحل عراق آنها را لمس می‌کنند و گویی این ستارگان و مرواریدها سر درخشیدن دارند، اما در نطفه خاموش می‌شوند و شب پرده‌ای از خون بر آنها می‌کشد:

«وعبر أمواج الخليج تمسح البروق / سواحل العراق بالتجوم والمخار، / كأثما تهم بالشروق

/ فيسحب الليل عليها من دمٍ دثار...»^(۷) (همان: ۱۲۱)

تولد دوباره و زندگی دوباره در ضمیر ناخودآگاه سیاب، تا حد چشم‌گیری ریشه دوانده است. تا جایی که سیاب، همه آنچه را که اطرافش وجود دارد، در انتظار همان آغاز تازه‌ای می‌بیند که خود او هم در انتظار آن است، از قطره‌های شفاف باران و شکوفه‌های سرخ و زرد گل‌ها گرفته، تا اشک ستم‌دیدگان، و حتی قطره‌ای از خون افراد بی‌گناه، همه‌وهمه در انتظار شکفتن و نو شدن‌اند؛ همه آنها بسان لبخندی هستند در پی دهانی تازه:

«في كلّ قطرة من المطر / حمراء أو صفراء من أجنّة الزّهر / وكلّ دمعّة من الجياح والعراة
/ وكلّ قطرة تراق من دم العبيد / فهي ابتسائم في انتظار مبسم جديد...»^(۸)

(همان: ۱۲۳)

ناخودآگاه سیاب او را به سویی می‌برد که این تصاویر را به هم بیامیزد، آنها را در یک راستا قرار دهد، تا به تولد دوباره وطن دست یابد و فریاد «مطر...مطر...مطر... سيعشب العراق بالمطر...»^(۹) سر دهد. او برای اینکه امیدش را به آمدن فردایی نو به حقیقت پیوند بزند و آن را در دسترس نشان دهد، بار دیگر در پایان قصیده نیز همین صحنه را تکرار می‌کند.

کهن‌الگوی کودک و مادر

کودک و مادر از دیگر مضامین کهن‌الگویی شعر سیاب هستند که یادآوری آنها برخاسته از ضمیر ناخودآگاه شاعر است. «ستایش مبالغه‌آمیز غریزه مادری، تصویر این مادر است که همیشه و در همه زبان‌ها طنین‌انداز و بافتخار همراه بوده است» (یونگ، ۱۳۸۷ش: ۱۲۴). با اینکه همه کهن‌الگوها از لایه زیرین ناخودآگاه سرچشمه می‌گیرند اما از نظر یونگ گاهی احیای قدیمی‌ترین مضامین دوران کودکی در لایه فردی ناخودآگاه صورت می‌گیرد (یونگ، ۱۳۷۲ش: ۲۶). همان‌گونه که گفته شد، کهن‌الگوها مضامین مشترک میان اقوام مختلف‌اند که در لایه زیرین ناخودآگاه به وجود آمده‌اند. کودک و مادر نیز از جمله همین مضامین کهن‌الگویی هستند که بازتاب آنها در این قصیده به این صورت آمده است:

«فتستفيق ملء روجى رعشة البكاء / ونشوة وحشية تعانق السماء / كنشوة الطّفلى إذا

خاف من القمر!»^(۱۰) (السياب، ۲۰۰۵م: ۱۱۹)

شاعر از هراس یک کودک سخن می‌گوید؛ این هراس در وجود کودک، که البته به گونه‌ای کودکی خود شاعر است، از کجا سرچشمه گرفته است؟ شاعری که مادر خویش را در کودکی از دست

داده‌است و اکنون خود را در برابر موجی از سختی‌ها و مرارت‌ها می‌بیند، در ضمیر ناخودآگاه او میلی نهفته‌است که همواره می‌خواهد از ترس و یا رنج‌های کودکی به‌ظاهر ناشناخته سخن بگوید و آن را به وجود مادری گره بزند که وجودش را هرگز به‌خوبی در زندگی‌اش لمس نکرده‌است. یادآوری هراس کودک از ماه، یا هر چیز دیگری، فارغ از اینکه یک کهن‌الگو باشد، چنان‌که گفته شد می‌تواند بازیابی مضمونی باشد که در لایه سطحی و فردی ناخودآگاه صورت گرفته‌است، و سپس به فراموشی سپرده شده، مانند اتفاقاتی که در کودکی برای فرد می‌افتد و به فراموشی سپرده می‌شود، اما امکان بازیابی آنها وجود دارد.

یونگ معتقد است که شوق و اشتیاق ما به مادر، در حقیقت میل باطنی ما برای بازگشت به سرمنشأ هستی خودمان^۱ و غم دوری از سرمنشأیی است که از آن جوانه زده‌ایم (والتر اودینیک، ۱۳۸۸ش: ۱۵۷ و ۱۵۸). بدین ترتیب این میل باطنی در شعر سیاب هم نمود یافته‌است. او در بند چهارم قصیده، آهنگ باران را بار دیگر در ذهن مرور می‌کند و آن را بسان هذیان کودکی می‌بیند که مادر خویش را می‌طلبد:

«كَأَنَّ طِفْلاً بَاتَ يَهْدِي قَبْلَ أَنْ يَنَامَ / بَأَنَّ أُمَّهُ . أَلْتِي أَفَاقَ مِنْدِ عَامٍ / فَلَئِمَّ يَجِدُهَا ثُمَّ

حِينَ لَجَّ فِي السُّؤَالِ / قَالُوا لَهُ: «بَعْدَ غَدٍ تَعُودُ...» . / لَا بَدَّ أَنْ تَعُودَ / وَإِنْ تَهَامَسَ الزَّفَاقُ أَهْمًا

هناك...»^(۱) (السیاب، ۲۰۰۵م: ۱۲۰)

سیاب با یادآوری مادر، او را غایت و هدفی می‌پندارد که هرچند از او دور است و از او جداشده اما «لا بدّ آن تعود...» (حتماً باز خواهد گشت). یادآوری مادر در این بخش از قصیده، صرف‌نظر از نمادهای موجود در آن، بدون شک ریشه در اندیشه عمیق و لایه زیرین ناخودآگاه شاعر دارد. وی غایت و هدف خویش را که می‌تواند آزادی عراق از جور حاکمان وقت باشد در قالب تمنای وجودی خویش برای رسیدن به مادر نمودار می‌کند، قالبی که حتی اگر از منظر کهن‌الگویی آن صرف‌نظر کنیم، باز هم بیانگر گرایش طبیعی شاعر به وجود مادری است که در

۱. در مقابل «میل به بازگشت به سرمنشأ هستی» در قالب غریزه مرگ

بازنمود کهن‌الگوهای یونگ در قصیده «سرود باران»... رسول بلاوی، علی خضری، مهتاب دهقان

کنار او به آرامش می‌رسد. در این بخش از قصیده پیوندی میان کهن‌الگوهای کودک، مادر و تولد دوباره در ناخودآگاه سیاب به وجود آمده‌است.

از آنجاکه اوضاع نابسامان عراق همواره از عوامل تأثیرگذار بر شعر سیاب بوده‌است، وی پس از ذکر مادر، و کودکی که در انتظار آمدن مادر است، در پاسخ به کسانی که به او وعده بازگشت مادر را می‌دهند، می‌گوید: «لابد أن تعود...»؛ به یقین باز خواهد گشت؛ شاعر به دنبال تولدی دوباره برای وطنش عراق است و امید به رهایی کشورش از چنگال ظلم دارد و این امید به رهایی و تولد دوباره را با تصویر مادر و کودک پیوند می‌زند.

باران برای شاعر بی‌انتهاست، همچون خون‌هایی که می‌ریزد، گرسنگان، عشق، همچون مرگ و همچون کودکان! او رنج ریخته‌شدن خون مردم و گرسنگی و بدبختی‌شان را بی‌انتهای می‌داند؛ رنج عشق و مرگ مردم بی‌گناه را بی‌پایان می‌بیند. در کنار تمام این اندوه و رنج‌ها کهن‌الگوی کودک بار دیگر به ظهور می‌رسد و کودکی او نیز در برابر دیدگانش قرار می‌گیرد و آن را در کنار مسائل دیگر، رنجی بی‌پایان می‌شمارد:

«بلا انتهاء . كالدّم المراق، كالجیاع / كالحبّ، كالأطفال، كالموتی . هو المطر!»^(۱۲)

(همان: ۱۲۱)

و همان‌گونه که در ادامه می‌سراید، رنج و سختی‌ها از زمان کودکی در زندگی او و البته در عراق وجود داشته‌است، رنج و سختی‌هایی که جزء مضامین قدیمی ناخودآگاه شاعر به شمار می‌رود و اکنون لایه فردی ناخودآگاه شاعر به احیای آنها پرداخته است:

«ومنذ أن كنّا صغاراً، كانت السماء / تغيم في الشتاء / ويهطل المطر / وكلّ عام . حين

يعشب الثرى . نجوع!»^(۱۳) (همان: ۱۲۲)

سیاب پس از آنکه انتظارش را در بخش‌های پیشین برای شروعی دوباره به تصویر می‌کشد و همه‌چیز را در انتظار آغاز دوباره می‌بیند، در پی آن، تصویر مادر و کودک را در کنار یکدیگر، یک بار پیش از پایان کلام و بار دیگر در پایان کلامش به کار می‌گیرد؛ مادر را نماد وطن و کودک را

نماد زندگی دوباره می‌داند و بار دیگر میان کهن‌الگوهای کودک، مادر و تولد دوباره پیوند ایجاد می‌کند و برای باران، بارشی همیشگی متصور می‌شود:

«أو حلمة توّردت علی فم الولید / فی عالم الغد الفتی واهب الحیاة ... / ویهطل

المطر...»^(۱۴) (همان: ۱۲۴)

تصویر گلگون گشتن سینه مادر بر دهان کودک شیرخواره‌اش، بیش از آنکه نمایانگر کهن‌الگوهای کودک و مادر باشد، تصویری زنده و تپنده از نو شدن و ازسرگیری زندگانی است که شاعر آن را در «عالم فردای نودمیده» جست‌وجو می‌کند؛ تصویری که اگر با دقت از دریچه کهن‌الگوهای یونگ بدان بنگریم، نمودی روشن و البته زیبا از نمونه‌ی ازلی «زندگی دوباره» است.

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست‌آمده از مجموع بررسی‌های انجام‌شده درباره‌ی شعر سیاب، و به‌طور مشخص قصیده «سرود باران» از منظر نقد کهن‌الگویی، ما را به این نتیجه می‌رساند که:

□ باز نمود کهن‌الگوهای آنیما، مرگ، زندگی و تولد دوباره، مادر و کودک، تا حد وسیعی از ناخودآگاه جمعی سیاب نشأت گرفته‌است و وقایع مختلف و عمدتاً تلخ موجود در زندگی شاعر، از مهم‌ترین علل تجلی این کهن‌الگوها در شعر وی به‌شمار می‌آید.

□ از مهم‌ترین عوامل تجلی آنیما در این قصیده، رنج‌های موجود در زندگی شاعر از جمله از دست‌دادن مادر اوست. یادآوری مادر به‌عنوان یک غایت و هدف، صرف‌نظر از نمادهای موجود در آن، ریشه در اندیشه عمیق و لایه زیرین ناخودآگاه شاعر دارد.

□ تمایل به بازگشت به سرمنشأ هستی، در اندیشه ناهشیار سیاب، و در لایه زیرین ناهشیاری او وجود دارد و انعکاس کهن‌الگوی مرگ در شعر وی، نه تنها از ناخودآگاه جمعی او، بلکه از فضای حاکم بر زندگی شاعر و سیطره نوعی ناامیدی و حزن در اثر فراز و نشیب‌های زندگی او ریشه گرفته‌است.

□ گرایش به تولد دوباره و مرگ به عنوان کهن‌الگو، همواره در ناهشیاری جمعی انسان‌ها وجود داشته‌است. این دو کهن‌الگو در ضمیر ناخودآگاه سیاب، تا حد چشم‌گیری ریشه دوانده‌است.

□ در ضمیر ناخودآگاه شاعر میلی نهفته نسبت به بازگشت به سرمنشأ هستی، هم در قالب غریزه مرگ و هم در قالب غریزه شور و اشتیاق به مادر وجود دارد. میل باطنی که یونگ نیز در روان‌شناسی تحلیلی خود بدان اشاره می‌کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. گرمی زمستان و لرزش پاییز در اوست / و (پراز) مرگ و تولد و تاریکی و نور... .
۲. گویی کودکی شباهنگام پیش از خواب هذیان می‌گفت / و مادرش را - که سال پیش وقتی از خواب بیدار شد / نیافت، سپس وقتی که بی‌تابانه سراغش را گرفت / به او گفتند: «پس فردا باز خواهد گشت...» - / حتماً باز خواهد گشت، / هرچند دوستان نجواکنان به یکدیگر می‌گفتند: او آنجاست / در کنار تپه در گور آرمیده‌است / از خاک می‌خورد و باران می‌نوشد.
۳. و خلیج از بخشش‌های فراوان خود بر شن‌ها می‌پراکند / تلخاب کف را و صدف را / و بازمانده استخوان غریقی از مهاجران بی‌نوا / که از قعر خلیج جام مرگ می‌نوشد... .
۴. چشمانت سحرگهان انبوهی از نخل‌اند / یا دو ایوان بلندی که ماه از آنها جدا، و تا دور دست‌ها می‌رود / چشمان تو هنگامی که لبخند می‌زنند، درختان انگور شکوفه می‌دهند.
۵. گویی صیاد اندوهگینی تورهایش را برمی‌چیند / و آب‌ها و تقدیر را نفرین می‌کند / و آنجا که ماه افول می‌کند، آواز می‌پراکند / باران... / باران... .
۶. شامگاه خمیازه می‌کشد / و ابرها سنگینی اشک‌هایشان را فرومی‌بارند... .
۷. و از رهگذر امواج خلیج آذرخش‌ها بر سواحل عراق دست می‌سایند / دستانی از ستاره و صدف / گویی سر برآمدن دارند / اما شب بر آنها جامه‌ای از خون (پایمال‌شده) می‌کشد... .
۸. در هر قطره از باران / در شکوفه‌های سرخ و زرد گل‌ها / و در تمام اشک‌های گرسنگان و برهنگان / و هر قطره‌ای که از خون بردگان ریخته می‌شود / لبخندی است در انتظار لبانی تازه... .
۹. باران... باران... باران... عراق با باران سرسبز خواهد شد.

۱۰. لرزش گریه‌ها که بر پُری روحم می‌ریزد/ لذتی مهارناشدنی که آسمان را در آغوش می‌کشد/ چون شیدایی
 کودکی که از ماه می‌هراسد!
۱۱. گویی کودکی پیش از خواب هذیان می‌گفت / و مادرش را - که سال پیش وقتی از خواب بیدار شد / نیافت،
 سپس وقتی که بی‌تابانه سراغش را گرفت / به او گفتند: «پس فردا باز خواهد گشت...» - / حتماً باز خواهد گشت /
 هرچند دوستان نجواکنان به یکدیگر می‌گفتند او آنجاست.
۱۲. بی‌پایان و بی‌انتهاست - چون خون ریخته، چون گرسنگان / چون عشق، چون کودکان، چون مردگان - باران!
۱۳. از آن زمان که خردسال بودیم / در زمستان آسمان ابری می‌شد / و باران فرومی‌ریزد / و هر سال - که زمین
 سرسبز می‌شد - گرسنه می‌شدیم!
۱۴. یا سر پستانی است که بر دهان نوزادی گلگون گشته / در جهان فردای نودمیده و هستی‌بخش... / و باران
 همچنان می‌بارد... .

کتابنامه

الف) عربی

- السیاب، بدر شاکر (۲۰۰۵م)، دیوان بدر شاکر السیاب، جلد ۲، بیروت: دارالعودة.
- عباس، احسان (۱۹۹۲م)، بدر شاکر السیاب دراسة فی حیاته و شعره، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

ب) فارسی

- ساعتچی، محمود (۱۳۷۷ش)، نظریه پردازان و نظریه‌ها در روان‌شناسی، چاپ اول، تهران: سخن.
- ستاری، جلال (۱۳۶۶ش)، رمز و مثل در روان‌کاوی و ادبیات، تهران: توس.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۸۰ش)، شعر معاصر عرب، چاپ اول، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۶ش)، داستان یک روح، چاپ سوم، تهران: فردوسی.
- والتر اوداینیک، ولودیمیر (۱۳۸۸ش)، یونگ و سیاست، چاپ دوم، تهران: نی.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۷ش)، روح و زندگی، ترجمه لطیف صدقیانی، چاپ سوم، تهران: جامی.
- _____ (۱۳۷۲ش)، روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه محمدعلی امیری، چاپ اول، تهران: آموزش
 انقلاب اسلامی.

پ) مجلات

تقوی، محمد، دهقان، الهام (۱۳۸۸ش)، «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۸ (از ص ۷ تا ص ۳۱).

جقتایی، صادق؛ انصاری پویا، محمد (۱۳۹۴ش)، «تحلیل کهن‌الگویی داستان زال و رودابه»، پژوهشنامه ادب غنایی، سیستان و بلوچستان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره ۲۴ (از ص ۵۹ تا ص ۷۶).

رسول نیا، امیرحسین، آقاجانی، مریم (۱۳۹۲ش)، «مبارزه و پایداری در شعر بدر شاکر سیاب (با تکیه بر شعر آنشوده المطر)»، نشریه ادبیات پایداری، کرمان: دانشگاه شهید باهنر، شماره ۸ (از ص ۵۲ تا ص ۸۲).

قلی‌زاده، خسرو، نوبخت فرد، سحر (۱۳۹۳ش)، «نقد و بررسی روند تکامل شخصیت قهرمان در هفت خان رستم و اسفندیار بر اساس نظریه یونگ»، دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، تهران: دانشگاه خوارزمی، شماره ۷۷ (از ص ۲۳۸ تا ص ۲۷۰).

کهری، محمد مهدی، عبدی، عاطفه (۱۳۹۳ش)، «مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ به زبان ساده»، مجله موفقیت، تهران: موسسه فرهنگی همه راز موفقیت، شماره ۲۸۵ (صص ۶۰ و ۶۱).

ت) منابع اینترنتی

فیاض، اشرف (۲۸/فوریه/۲۰۱۶)، «بدر شاکر السیاب»، موقع منبر حر للثقافة:

http://diwanalarab.com/spip.php?page=article&id_article=43292

همدانی، مصطفی (۹/۱۲/۹۴)، «کارل گوستاو یونگ»، پژوهشکده باقرالعلوم (ع):

<http://www.pajoohe.com/fa/index.php?Page=definition&UID=44425#>

تمظهر النماذج البدائية ليونغ في قصيدة "أنشودة المطر" لبدر شاكر السياب

رسول بلاوي^١ *، علي حضري^٢، مهتاب دهقان^٣

١. استاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة خليج فارس، بوشهر

٢. استاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة خليج فارس، بوشهر

٣. طالبة ماجستير في اللغة العربية وآدابها بجامعة خليج فارس، بوشهر

الملخص

النماذج البدائية التي عُرفت باسم المنظر وعالم النفس السويسري كارل جوستاف يونغ، هي الخلقيات والمفاهيم المشتركة المترسخة في لوعي الإنسان منذ القلم. الأنيمة (الضمير الأنثوي للرجل)، والأنيموس (الضمير الذكوري للمرأة)، والأم، والذات، والطفل، والانبعث، والمدينة الفاضلة من أهم هذه النماذج البدائية. قصيدة "أنشودة المطر" لبدر شاكر السياب من أبرز القصائد التي تمثّلت فيها هذه النماذج البدائية.

هذا المقال وفقاً للمنهج الوصفي التحليلي، يهدف إلى دراسة النماذج البدائية المنعكسة في قصيدة "أنشودة المطر"، وقد تمّ التركيز فيه على استظهار الضمير اللاشعوري في ذهن الشاعر، ورصد النماذج البدائية في قصيدته كالأنيمة، والانبعث، والحياة، الطفل، والأم، وسعيها جاهدين أن تقدّم صورة واضحة جلية من تمظهرات هذه النماذج في القصيدة المدروسة. وقد توصلت النتائج إلى أنّ نماذج يونغ البدائية في هذه القصيدة إلى حدّ بعيد تنبثق من اللاوعي الجمعي للسياب، والأحداث المرة المتوالية التي تعرّض لها الشاعر، تُعتبر من أهم أسباب تمظهر هذه النماذج في شعره.

الكلمات الرئيسية: بدر شاكر السياب؛ أنشودة المطر؛ يونغ؛ النماذج البدائية؛ اللاوعي الجمعي.